

اسرائیل، ترکیه، عمان و منافع ما



توجهی از کالاهای صنعتی و غذایی ما از این راه، و از کشورهای اروپای غربی و شرقی به ایران می‌رسد، اما حتی اگر سدقلی‌های احتمالی شورمانی چون یوگسلاوی [سابق] و بلغارستان را در این مسیر ترانزیتی به حساب نیاوریم باز وجود یک جاده فوق‌العاده بد ۲۰۰۰ کیلومتری

در ترکیه امید بستن به این مسیر را به عنوان شاهراهی که بتواند جایگزین آبراه جنوبی شود عبت جلوه می‌دهد. بگذریم که حتی در مسیر ترکیه هم ما از لحاظ مسائل اداری و دولتی با مشکلاتی مواجه هستیم و خواهیم بود...

دیدیم که در دهه ۱۳۶۰، هم وقایع نظامی اتفاق افتاد، و هم همسایه غربی ما- ترکیه- با سوء استفاده از شرایط جنگ و ناامنی خلیج فارس چه باج‌ستانی‌هایی برای ترانزیت کالاهای ایران کرد. در خلیج فارس، خصوصاً پس از آغاز جنگ نفت‌کش‌ها، نه تنها صادرات نفت ما با رکود شدید مواجه شد، بلکه حتی امکان واردات کالای ضروری نیز به حداقل رسید. ترکیه برای عبور کالاهای وارداتی و صادراتی ایران هر روز شرطی تازه، و تحمیلی جدید برقرار می‌کرد و حتی در زمانی که بخشی از ناوگان حمل و نقل ایران به دلیل نبود بار زمین‌گیر شده بود، شرط اصلی اجازه عبور کالا از ترکیه به مقصد ایران این بود که بار را کامیونهای ترکیه به ایران حمل کنند، حمل بارهای ایران به مقصد اروپا نیز به این کامیونها اختصاص یابد، از گازوئیل ارزان به هر مقدار که می‌خواهند و می‌توانند استفاده کنند، و بسیاری تحمیلات دیگر...

یک دهه طول کشید تا عوارض کوتاه‌بینی سیاست‌پیشگان و طراحان دکترین سیاست خارجی وقت ظاهر شود و ما تاوان آن را بپردازیم. برای آن متولیان که ایران را جزیره ثبات می‌پنداشتند، تحقق این فرض که فقط طی یک دهه معادلات جهانی و منطقه‌ای چنان دگرگون شود که کشور حتی در معرض خطر جدی کمبود مواد غذایی و ابزار اولیه دفاع از خود قرار گیرد کاملاً غیرمحمتمل- و حتی ابلهانه- جلوه می‌کرد. اگر کسارشناسانی هم بودند که وقوع چنین حالتی را غیرمحمتمل نمی‌دانستند، شجاعت بحث و اظهارنظر پیرامون چنین مباحثی را نداشتند.

قصده نیست در این نوشتار توصیه یا رهنمودی مشخص در مورد حساسیت‌های سیاست خارجی ایران، و بایدها و نبایدهایی که رعایت دقیق آنها برای حفظ تمامیت ارضی کشور- تأمین حداکثر منافع ملی ما و گذر از دوره‌های بحرانی الزامی است، ارائه شود. چنین رهنمودهایی را باید گروههای کارشناسی بصیر و متممهدی ارائه دهند که صرفنظر از بینش و تمایلات شخصی- خطی و عقیدتی، در یک اصل با هم متفق‌الرای باشند: منافع کشور برتر از هر مصلحتی است.

این نوشتار می‌کوشد بخشی از واقعیت‌های جاری در جهان و منطقه را که بی‌تردید بر سرنوشت کشور ما هم تأثیرگذار است با اندکی بزرگ‌نمایی در معرض نگاه مسئولان واقع‌نگر و متممهد و ایرانیان علاقمند قرار دهد.

●●●●

نگارنده این سطور در سالهای میانی دهه ۱۳۵۰ مقاله‌ای نوشت که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید و سپس در مجموعه گزیده مقالات او با عنوان «فساد و اختناق در ایران» نیز گنجانده شد. در آن مقاله آمده بود: «تنگه هرمز اینک بیش از آنکه از لحاظ صادرات نفت برای ما، و از جهت ادامه جریان نفت برای صنایع غرب، اهمیت داشته باشد از این جهت واجد اهمیتی حیاتی و انکارناپذیر است که اگر روزی، این گلوگاه حساس دریائی برای مدتی نسبتاً طولانی بسته شود، معیشت حدود ۳۴ میلیون ایرانی به مخاطره خواهد افتاد...»

«البته در مرزهای غرب و شرق نیز راههایی هست. اما اگر حتی وقایع سیاسی یا نظامی غیرقابل پیش‌بینی هم آنها را مسدود نکند، نمی‌توان این راهها را به عنوان یک جایگزین برای آبراه جنوبی کشورمان به حساب آورد... درست است که اکنون مقادیر قابل

پیش‌بینی چنان وقایعی نیاز به برخورداری از علم غیب نداشت. کافی بود روند وقایع جهانی، خصوصاً کنش و واکنش دو ابرقدرت را منطقی بررسی و تجزیه و تحلیل کرد تا بتوان حدس زد نقطه نقل بحران‌ها از کدام مناطق، به کدام مناطق انتقال می‌یابد؟

درگیری آمریکا در جنگ ویتنام موجب کاهش تحرک این کشور در نقاط حساس دیگر جهان که از نظر دولتمردان آن حریم‌های امنیتی آمریکا محسوب می‌شود، شده بود. در پایان جنگ ویتنام، آنها دریافتند رقیب عمده‌شان- اتحاد جماهیر شوروی- سر پل‌های حساسی را پیرامون یکی از حیاتی‌ترین مناطق از لحاظ منافع آمریکا، ایجاد کرده است. مثلاً در دریای سرخ- در سواحل مقابل سواحل عربستان سعودی- در شمال مدخل دریای سرخ یک حکومت سوسیالیست (یمن) بر سر کار آمده بود. در ساحل جنوبی، سومالی به شوروی‌ها پایگاه داده بود. کمی آن سوتر، در اتیوپی نیز ژنرالها یک حکومت کمونیستی مستقر کرده بودند. در واقع شکارگاه اختصاصی کمپانی آرامکو در نیررس نیروهای شوروی و متحدان آن قرار گرفته بود.

در خاورمیانه عربی، خاطره تحریم نفتی اعراب از یک سو، و عدم تحقق انتظارات ناشی از قرارداد کمپ دیوید نشان می‌داد آمریکا و متحد اصلیش اسرائیل دیر یا زود استراتژی جدیدی اتخاذ خواهند کرد. این ظن وقتی تقویت شد که حضور نظامیان آمریکا در لبنان هم نتوانست حریم امنیتی مورد نظر واشنگتن و تل‌آویو را برای اسرائیل ایجاد کند.

مجموعه این عوامل لزوم گزینش یک استراتژی جدید را ایجاد می‌کرد و این استراتژی جدید، بوجود آوردن یک کانون بحران شدید در منطقه‌ای دیگر بود. جاه طلبی صدام حسین اجرای این استراتژی را تسهیل کرد. جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران از فشار بر اسرائیل کاست و همان همکاری نیم بند اعراب برای دفاع از حقوق خویش و فلسطینیان را متزلزل کرد. این جنگ برای آمریکا فرصتی طلانی بوجود آورد تا سابه بهانه اسکورت نفت‌کش‌های کویت و عربستان، حضور ناوگان خود را در خلیج فارس مشروع جلوه دهد. حمله عراق به کویت و آن اشتباه فضح‌بار، این پیروزی را به کمال رساند: گلوگاه عبور بخش اعظم نفت خاورمیانه اکنون در کنترل آمریکائیان است.

در آن دوره وقایع دیگری نیز، هم در منطقه ما، و هم در جهان رخ داد که در ایجاد شرایط بعدی و کنونی

مؤثر بودند و پرداختن به آنها از حوصله این بحث خارج است.

اکنون دوران آن استراتژی سپری شده و وقایع در منطقه ما و جهان روندی دیگری یافته است.

دو واقعه پیاپی در آغاز سال جاری به ما هشدار داد که باید دیدگاه‌های جدیدی را در دیپلماسی خود انتخاب کنیم؛ این دو واقعه عبارت بود از:

۱- پیمان نظامی ترکیه و اسرائیل.

۲- سفر رئیس دولت تل آویو به سلطان‌نشین عمان و توافق‌هایی که چند و چون آن هنوز معلوم نیست.

هر دوی این کشورها در روابط تاریخی خود با ایران سنت‌هایی را رعایت می‌کرده‌اند که اکنون به نحو شگفت‌انگیزی شکسته است.

از پایان دوره نادرشاه تا همین اواخر اصل نانوخته‌ای بر روابط عثمانی دیزور و ترکیه امروز با ایران حاکمیت داشت که هرگز و تحت تأثیر هیچ تحول یا تغییری قرار نمی‌گرفت. این اصل، بر اجتناب از هرگونه مناقشه سیاسی و نظامی بین دو کشور مبتنی بوده است. در زمان حکومت قاجارها در ایران و سلاطین عثمانی در ترکیه، در دوره ترکیه اتاتورک و حکومت رضاشاهی در ایران، در دوران پس از جنگ جهانی دوم و حکومت محمدرضا پهلوی - چه پیش و چه پس از انعقاد پیمان‌های سعدآباد و سنتوکه روابط دو کشور را به همکاری در مقوله‌های نظامی و امنیتی نیز کشاند و سرانجام پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، دولتین دو کشور از ورود به هر ماجرائی که به تشنج و تیرگی روابط دو کشور منجر شود، اجتناب می‌کردند. در این دوره طولانی، هرگاه که دولتین وقت یکی از دو کشور به وارد آوردن فشار بر طرف مقابل متماایل می‌شد، این اقدام را نه از مجاری دیپلماسی و نظامی، بلکه فقط با استفاده از جراید تحت فرمان خود به اجرا می‌گذاشت: مطبوعات دو کشور مدتی علیه طرف مقابل اتهام پراکنی می‌کردند، و پس از آنکه دولتین از طریق مذاکره به تفاهم می‌رسیدند، حملات هم قطع می‌شد.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران و در دوران جنگ هشت ساله نیز بر این اصل خدشه وارد نشد. گرچه ترکها از تنگناهای ایجاد شده برای ما سوء استفاده‌های فراوان کردند، و گرچه آمریکائیان متحد نظامی ترکیه در ناتو هستند و در این کشور پایگاه نظامی دارند، اما انکارا از هرگونه اقدامی که موجب ایجاد تشنج در روابطش با تهران شود اجتناب می‌کرد. در سالهای پس از جنگ و بحران در عراق که به لشکرکشی‌های مکرر ترکیه به شمال عراق انجامید، این روند ادامه یافت، اما در فروردین سال جاری، در میان نایبوری توأم با بهت تحلیل‌گران واقع‌گرا، خبر انعقاد پیمان همکاری‌های نظامی ترکیه و اسرائیل انتشار یافت.

مقارن همین ایام، خبر مسافرت رئیس دولت

اسرائیل به سلطان‌نشین عمان هم منتشر شد که واکنش کمتری را برانگیخت، در حالی که این رویداد نیز از لحاظ منافع ملی ما در رده چرخش‌های سیاسی تعیین‌کننده قابل طبقه‌بندی است.

روابط این سلطان‌نشین با ایران نیز کما بیش از همان اصل نانوخته در روابط ایران و ترکیه تأثیر می‌گرفت. پس از خسروج انگلیسی‌ها از این سلطان‌نشین، حکمرانان این کشور (سلطان قابوس و پیش از او، پدرش) براصل ادامه روابط بدون تشنج با ایران اصرار داشتند.

روابط ایران و عمان از یک جبر جغرافیائی نیز تأثیرپذیر بوده و هست: این جبر از قرار داشتن دو کشور در دو سوی تنگه هرمز ناشی می‌شود. هر دو کشور در این تنگه منافع دارند و هر دو قادر به اجرای عملیات ویژه‌ای که بر روند عبور کشتی‌ها اثر بگذارد، هستند (ایران بیشتر و عمان کمتر).

از نظر منافع ملی ایرانیان، سواحل شمالی عمان می‌تواند به عنوان بخشی از حرم امنیتی ایران قلمداد شود، که چنین نیز هست.

اگر جزایر و سواحل ایران (بویژه قشم - هرمز - هنگام - لارک - بنادر عباس - خمیر و گنگ) در کمترین فاصله با نیروهای نظامی عمان (و متحدان احتمالی آن) قرار دارد، ایران نیز از چنین مزیتی برخوردار است. از لحاظ موقعیت طبیعی، البته ایران امکانات بیشتری را از این حیث در اختیار دارد.

حساسیت تنگه هرمز برای امنیت ملی ایران چنان غیرقابل انکار است که در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی، وقتی وی به نیابت و با حمایت آمریکا نقش ژاندارم خلیج فارس را بازی می‌کرد، و ارتش ایران برای سرکوب جنبش ظفار اجازه حضور در این کشور را یافت، بسیاری از محافل مخالف، بر این یک اقدام آن رژیم خرده چندان نمی‌گرفتند.

ناآرامی در سواحل مشرف بر تنگه هرمز عواقب وخیمی دارد که نه فقط کشورهای واقع بر سواحل خلیج فارس و غرب دریای عمان، بلکه کل جهان از آن تأثیر می‌پذیرند. بدین لحاظ قدرتها و ابرقدرت‌ها نکوشیدند در این منطقه ایجاد اغتشاش کنند. چنین دوران مانو هم که حامی اصلی چریک‌های ظفار بود اقدامی جدی برای حمایت از آنها را به صلاح منافع دراز مدت خود ندانست. در اوج جنگ نفت‌کش‌ها و جنگ متحدان علیه عراق هم که به لشکرکشی کم سابقه آنها به خلیج فارس منجر شد، نیز کسی در این منطقه تشنج آفرینی نکرد.

با توجه به این حقایق و حساسیت‌ها است که پرسش‌هایی مطرح می‌شود که ناشی از طرح یک صورت مسأله جدید است. مثلاً این پرسش‌ها که چرا سلطان عمان شیون‌پرز را در پایتخت خود پذیرفت، چه داد، چه گرفت و این دو چه توافقی هائی کردند؟

همزمانی تغییر بنیادین سیاست عمان و ترکیه نسبت به همسایه نیرومند خود - ایران - نشانه‌ای است

از آغاز یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای در روند اوضاع در منطقه خاورمیانه، و بویژه در خلیج فارس. ما می‌توانیم حدس بزنیم عمان چرا وارد این بازی شده است. یک خبر که در رسانه‌های ۷۵/۱/۱۹ چاپ شد (اندکی پس از سفر پرز به عمان) می‌تواند سر نخ‌ی بدست دهد:

«ادوارد اسمیت رئیس کل کنسرسیوم لوله نفت خزر گفت: عمان اوایل - شرکت نفت عمان - پشتیبانی مالی و فنی خود را از کنسرسیوم لوله نفت خزر ادامه می‌دهد. عمان اوایل با گماردن چند نفر از افراد صاحب نام در شورای ریسان کنسرسیوم بر ادامه مشارکت این شرکت در کنسرسیوم لوله نفت خزر تأکید کرده.

عمان اوایل در جهان نفت و بین کشورهای نفت‌خیز و کمپانی‌های معتبر نفتی جهان مقامی ناچیز و بسیار بی‌اهمیت دارد. اما ناگهان همین کمپانی در رده شرکای عمده کنسرسیوم لوله نفت خزر قرار می‌گیرد! پس می‌توان گفت سلطان‌نشین عمان معامله‌ای انجام داده و در جریان آن امتیازاتی گرفته و امتیازاتی داده است.

ترکیه چه امتیازاتی داده و چه امتیازاتی گرفته؟ در سطح قضیه، این فرضیات به نظر می‌رسد: - استفاده از نفوذ اسرائیل برای تثبیت موقعیت ترکیه در اروپای واحد.

- تسلط بر شمال عراق و منابع نفتی این منطقه. - بهره‌گیری از امکانات و تجارب اسرائیل برای سرکوب نهضت چریکی جنوب ترکیه که ارتش این کشور علی‌رغم اقدامات همه جانبه، خونین و خشن خود نتوانسته آن را مهار کند.

- تثبیت موقعیت ترکیه در مشارکتهای نفتی جمهوری آذربایجان و دیگر کشورهای نو استقلال این منطقه. - پر و بال دادن به نهضت نژادگرایانه پان ترکیسم با هدف فرعی کردن مشکلات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی داخلی.

- سرکوب فیزیکی و روانی واکنش‌هایی که ریشه در فرهنگ و تاریخ ملت مسلمان ترکیه دارد. واکنشی که طبیعی است و از تضاد بین فرهنگ غربی و رسمی و دولتی با اعتقادات سنتی و باورهای تاریخی توده‌های مردم ترکیه ناشی می‌شود.

از آن سو باید دید آمریکا و اسرائیل در جستجوی چه هستند؟

آیا آمریکا می‌خواهد حضور مقتدرانه خود در خلیج فارس را رسمیت بخشد؟ این حضور که هم اکنون تحقق یافته است! غیر از ناوگان آمریکا که در سراسر خلیج فارس حضور دائم دارد، این کشور در تمامی کشورهای واقع بر ساحل جنوبی (از ابوظبی گرفته تا بحرین و کویت و عربستان) دارای پایگاه نظامی است.

آیا آمریکا می‌خواهد نه مستقیم، بلکه با استفاده از عوامل و امکانات اسرائیل بر ساحل جنوبی تنگه هرمز تسلط و اشراف داشته باشد؟ اگر جواب بلی است یا

چه هدف؟ شاید با این هدف که اگر روزی خواست در جنگ تجارتي خود با اروپای واحد و ژاپن آنان را در مضيقه نفت قرار دهد چنين بنمايند که اسرائيل و ايران بوده‌اند که جريان نفت را مختل کرده‌اند و نه آمریکا! اين بازی مشابه نقشی نيست که آمریکا پنج دهه در مناقشات اعراب و اسرائيل بازی کرده است؟! آیا آمریکا می‌خواهد به وسيله قرارداد اسرائيل و ديگران در چهار سوی ايران کانون بحران ايجاد کند: شيخ‌نشين‌های مدعی مالکيت جزاير سه گانه که عمان هم به آن پيوسته در جنوب، گروه نوظهور و مشکوک طالبان در شرق (افغانستان) - ترکیه مدافع پان ترکيسم در غرب و کمپانی‌های نفتی چند مليتی در شمال! (البته ایرانی نمايان بی‌ريشه آرزو دارند سناريو همين باشد)

هر یک از اين فرضيات می‌تواند در محاسبات آمریکا و اسرائيل جانی داشته باشد و يا نداشته باشد. دلايل ديگری هم هستند که بی‌ترديد در تحرک جديد ديپلماسی آمریکا و اسرائيل مکانی ویژه دارند و لازم است آنها را شناسائی کنیم.

اما از آن سو هيچ مشت‌زنی به تنهایی در رينگ بازی حضور نمی‌یابد.

آمریکا و اسرائيل در اين دور بازی هم حريفانی را رو در روی خود خواهندديد. یکی از اين حريفان ملت ايران است که در جنگ هشت ساله نشان داد برای دفاع از ميهن و تماميت ارضی خود آماده پرداخت هر بهائی است.

البته می‌توان پيش‌بینی کرد حريفان نیرومند ديگری نیز در برابر اين دو پيروز راندهای بازی‌های اخير صحنه سياست جهانی قد علم خواهند کرد: در غرب اروپا و در شرق کشورهایی که نشان داده‌اند پيش از اين يک‌ه‌تازی در عرصه روابط بين‌المللی را بر نمی‌تابند. از جمهوری فدراتیو روسيه هم می‌توان حرکت امواجی را احساس کرد که شاید در آینده‌ای نه چندان دور چون خيزاب‌های بلند یک دریاي توفانی بر عرصه سياست جهانی فرود آید.

نظم نوين جهانی و دکترین شبه هیتلری (اما پيچيده شده در زوروق دموکراسی و حقوق بشر) رویانی است همانقدر تحقق‌پذير که رویای امثال هیتلر و موسیلينی و استالین تحقق‌پذير بود.

یک دکترین، حتی اگر از هنگفت‌ترین پشتيبانی مالی و نیرومندترین قدرت فیزیکی هم برخوردار باشد، جانی نیروی تعرضی خود را از دست می‌دهد، همچنانکه نیروی مخرب‌ترین امواج اوقیانوسها با نزدیک شدن به ساحل، رفته رفته تحلیل می‌رود.

اندیشمندان واقع‌نگر در خود جامعه آمریکا هم به اين قانونمندی واقفند و می‌دانند در پی هر نقطه اوج، نقطه حضيضی قرار دارد.

آمریکانیان مختیر و مختارند به جهانیان چنين

بنمایانند حمايت ايران، عدم همکاری سوریه و مقاومت‌مثنی مردم محروم و پا برهنه در لبنان و اراضی اشغال شده مانع پيروزی کامل تلاشهای باصطلاح صلح‌طلبانه ایشان در خاور میانه است. اما در همان جامعه آمریکا هستند افرادی که می‌دانند اگر سوریه هم تمکین کند و اگر کمک ايران به تسلیم‌نشدگان فلسطینی هم قطع شود، جدال اعراب و اسرائيل به پایان نخواهد رسید.

در ورای موجودیت و اهداف اسرائيل، منافع امپراتوری آمریکا وجود دارد و عمل می‌کند. اين منافع به صورت موج نیرومندی درآمده است که در اوقیانوس روابط بين‌الملل پيش می‌رود. اما در پهنه ظاهراً بی‌کران اين اوقیانوس جزاير - صخره‌ها و سواحلی هست که نیروی اين موج را به تحلیل می‌برد.

مردمان دهه‌های آینده وقایعی را شاهد خواهند بود که وقوع آنها برای خیلی از معاصران غيرمحمتم نظر می‌رسد. کما این که مثلاً در دهه ۸۰ کمتر کسی می‌توانست باور کند دکلرک نامی که سفیدپوست نژادپرست متعصبی بود، زمام امور آفریقای جنوبی را به سیاه‌پوستی به نام نلسون ماندلا که در معدن سنگ زندانی بود و گرد حاصل از شکستن سنگها سبب جاری شدن دائمی اشکهای او می‌شد، بسپارد. روزی که این واقعه اتفاق افتاد، همان روزی بود که موج بلند و نیرومند امپراتوری بریتانیای کبیر که روزگاری آفتاب در آن غروب نمی‌کرد، به واپسین ساحل برخورد کرد!

اما چنين قانونمندیهایی نباید عدم توجه عمیق و همه جانبه ما را به روند تحولات در سرزمین‌های پیرامونمان، و حتی نقاط دور دست‌تر، راه سبب شود.

می‌توانیم حدس بزنیم ترکیه و عمان همان مسیری را خواهند پیمود که عراق، چه در شروع جنگ با ايران و چه اشغال کویت، پیمود. نه به همان شکل و ترتیب و ترکیب، اما با نتایجی کمابیش همسان.

ترکیه و عمان آشتیبه تاکتیکی وحشتناکی مرتکب شده‌اند. در برابر این آشتیبه تنها ايران واکنش نشان نخواهد داد.

جهان نخواهد پذیرفت گلوگاه خلیج فارس با دستی که از ساحل جنوبی آن دراز شده است، فشرده شود. هم به دلیل نفتی که از این گلوگاه خارج می‌شود و هم به دلیل کالاهای ساخته شده‌ای که از همین گلوگاه به کشورهای واقع بر دو ساحل آن فروخته می‌شود و فروش آنها برای ادامه گردش صنعت و اقتصاد بسیاری کشورها حیاتی است.

فدراسیون روسیه، جمهوریهای آسیای میانه، یونان و برخی کشورهای بالکان می‌توانند رؤیای پان ترکيسم را به کابوسی بدل کنند.

ايجاد ناامنی در مرزهای ايران به هر طریق و به هر شیوه که انجام شود بیشتر به زیان ترکیه تمام خواهد

شد تا ايران. مشروط بر این که ما از یاد نبریم علالت نژادی کردها با مردم ايران چنان نیرومند است که حتی کردهای سوریه هم خویش را ایرانی تبار می‌دانند.

ما باید مراقب روابط و بده-بستانهای علی‌آف با آنکارا هم باشیم. (برای درک اهمیت این مراقبت رجوع شود به مقاله مطامع غرب، منافع شمال و غفلت‌زدگی ما... شماره ۵۲ همین ماهنامه)

باید اذعان کرد برخی مطبوعات کشورمان، برخلاف گذشته که بیشتر وقت و امکانات خود را مصروف مجادلات داخلی می‌کردند، توجه ویژه‌ای به رویکردهای بنیادین در سياست ترکیه-سلطان‌نشین عمان-تحولات افغانستان و ديگر مناطقی که با امنیت ملی ما پیوند دارند، معطوف کرده‌اند.

تجزیه و تحلیل‌هایی در مورد این وقایع ارائه می‌شود که برخی زوایا را می‌کاود و حقایقی را مطرح می‌کند، اما این کوشش‌ها کافی و جامع‌الاطراف نيست. مباحث و موشکافی‌ها باید فراگیر باشد و همه علاقمندان و متعهدان نسبت به تماميت ارضی کشور فرصت یابند دیدگاهها، تحلیلها، پیشنهادها و نظریات اصلاحی یا ارشادی خود را مطرح کنند.

در این میانه دستگاه ديپلماسی کشور هم باید بر تحرک خود بیفزاید.

توقع نيست آن قسمت از اطلاعات که جنبه محرمانه و طبقه‌بندی شده دارد در اختیار رسانه‌ها قرار گیرد. اما ارائه اطلاعات، آمار و حقایقی که محرمانه نيست اما دسترسی به آنها و گردآوری خارج از حیطه توان رسانه‌ها و خصوصاً محققین و کارشناسان منفرد است می‌تواند به غنای تحلیل‌ها و تفسیرهای اهل فن یاری رساند. بی‌ترديد از میان همین تحلیل‌ها و تفسیرها نکاتی قابل استخراج است که به افشایش ضریب اطمینان برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیریهای مسئولان ديپلماسی کشور منجر خواهد شد.

ما در آستانه یکی از دوره‌های حساس تاریخی کشورمان قرار داریم. برای پشت سر گذاشتن سرفرازانه این دوره همه مسئولیتی انکار ناشدنی دارند. مجادلات داخلی نباید ما را از تحرکات و برنامه‌ریزی‌های بیگانگان غافل کند.

در همین دوران معاصر ما تاوان غرور و خوش‌باوری عده‌ای را پرداختیم. تاوانی که بسیار هم سنگین بود.

آنها معتقد بودند در این دنیای پراشوب ايران را به جزیره ثبات تبدیل کرده‌اند.

در این دنیای پراشوب هيچ جا نمی‌تواند جزیره ثبات باشد. ايجاد جزاير ثبات را فقط خردمندی رهبران کشورها و یک دلی ملتها امکان‌پذیر می‌کند.